

## حقیقت و اعتبار اطلاق مقامی

روح اله بروجردی<sup>۱</sup>

### چکیده

اطلاق مقامی در مقابل اطلاق لفظی به عنوان یکی از انواع اطلاق کاربرد بسزایی در فقه و استدلالات اصولی دارد. ردپای این نوع از طلاق را در کلمات شیخ انصاری رحمه الله علیه و بعد از ایشان می‌توان پیدا کرد، اما مقاله‌ای منسجم و درخور با این عنوان نوشته نشده است. قبل از شناخت اطلاق مقامی لازم است با اطلاق و بالخصوص اطلاق لفظی آشنایی پیدا کنیم. تعاریف متفاوت و تقسیم‌بندی‌های متنوعی نسبت به اطلاق مقامی ارائه شده است. شاید بتوان مفهوم کلی آن را از وجه تمایزاتش با اطلاق لفظی بدست آورد. هدف از نگارش این مقاله بیان حقیقت و حدود ثغور و اعتبار اطلاق مقامی می‌باشد که طبیعتاً عمده‌ی منابع آن کتب اصولی و دروس خارج بوده است. در این مقاله ضمن بیان تعاریف، تقسیمات و تمایزات اطلاق مقامی سعی بر آن شده است که تنها به بیان مغز مطالب پرداخته شود و از آوردن مثال‌های زاید در آن خودداری گردد.

کلید واژه: اطلاق مقامی، اطلاق حالی، اطلاق سکوتی، اطلاق، مقام بیان.

---

<sup>۱</sup>. طلبه پایه ششم مدرسه شهیدین (رهما)

علم اصول به نوبه‌ی خود متکفل بحث از عناصر مشترکه در قیاسات فقهی است که به صورت یک قضیه کلیه و عام کاربرد دارد (حیدری، ۱۴۲۸، ج ۱، ص ۲۷). از همین جهت است که در مورد اقسام دلالات عقلیه و لفظیه و همچنین ظهورات کلام عقلاء و مفاهیم کلام آن‌ها بحث به میان می‌آورد. از جمله مباحث مطرح در مباحث الفاظ علم اصول بحث از دلالات اطلاقیه است. این بحث شامل بحث از حقیقت و انواع اطلاق لفظی می‌باشد که ذیل آن بحث‌های مربوط به تقیید و رابطه تقیید با اطلاق لفظی مطرح شده‌است. اما گونه‌ی دیگری از اطلاق وجود دارد که مشابهت‌هایی با اطلاق لفظی داشته و در استدلالات فقهی و حتی اصولی کاربرد دارد ولی هیچ گونه اشاره و بحثی از آن در کلمات متقدمین دیده نمی‌شود. این اطلاق را اطلاق مقامی، حالی یا سکوتی (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۵۷) که در مقابل اطلاق لفظی یا مقالی قرار دارد نامیده‌اند که بعدها بسیاری از بزرگان همچون صاحب کفایه رحمه الله علیه در استدلالات خود از آن استفاده کرده‌اند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص: ۷۵) اما یا نامی برای آن برگزیده بودند و یا مانند آقا ضیاء رحمه الله علیه آن را به صورت جداگانه بحث نکرده‌اند (عراقی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۲۰۱). اما این بحث در کلمات متاخرین جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده‌است و برخی از اساتید در چند دوره مختلف درس خارج اصول خود به بحث پیرامون این نحوه از اطلاق پرداخته‌اند.<sup>۱</sup>

اما تنها مقاله‌ی تحلیلی در دسترس از این بحث توسط حضرت آیت الله قائینی در فقه أهل البیت به چاپ رسیده است که به صورت خلاصه و بسیار مفید آراء و نظرات خودشان را به رشته تحریر در آورده‌اند. ظاهراً تا آنجایی که نگارنده در جستجو بوده مقاله پژوهشی با این عنوان یا مشابه این عنوان نوشته نشده یا دست کم در دسترس قرار

---

<sup>۱</sup>. از جمله این اساتید حاج آقا جواد شبیری که در چهار دوره درس خارج و کتاب اصولی ایشان به نام دروس فی علم الاصول که هنوز به چاپ نرسیده و فایل آن به دست نگارنده رسیده است و آیت الله اعرافی که قریب به ده جلسه از درس خارج ایشان می‌باشد که بیانات این دو بزرگوار به مناسبت خواهد آمد.

نگرفته است. از این جهت که اطلاق مقامی بحثی اصولی و به نوبه خود مهم می‌باشد، لازم می‌آید نسبت به آن کاری پژوهشی صورت پذیرد تا سنگ بنایی برای بحث‌های تحلیلی آیندگان باشد.

سعی بر آن می‌شود که بحث‌های نامربوط و استطرادی و مثال‌های پیچیده و طولانی هرکدام به حد کفایت و در جایگاه خود بررسی گردد تا خواننده با خواندن سطوری کوتاه بتواند شاکله‌ی اصلی بحث را به طور منطقی درک نماید.

بنابر آنچه گذشت منابع مورد استفاده برای این بحث محدود به کفایه و کتب بعد از آن می‌باشد چرا که منابع دست اول اصولی خالی از هر گونه بحث پیرامون این مبحث می‌باشند.

نگارنده آن مطالبی که گاه‌به‌گاه به صورت تحلیل‌های شخصی اضافی و غیر ضروری نسبت به مقاله پژوهشی در سطح مقدمات می‌باشد را در مابین علامت [ ] بیان خواهد نمود که امیدوار است عذر تقصیر فهم و درک پایین ایشان را پذیرا باشید.

## ۰۱ حقیقت اطلاق مقامی:

برای بیان حقیقت و تعریف اطلاق مقامی نیاز بسیاری به شناخت مفهوم اطلاق لفظی می‌باشد چرا که درک مشابهت‌ها و فروق آن دو به تمییز ماهیت و حقیقت مفهوم اطلاق مقامی کمک بسزایی می‌کند.

### ۱۰۱ تعریف اطلاق:

مطلق در مقابل مقید را به ماهیت لابشرط شیء تعریف کرده‌اند. (شهیدثانی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۵۶) اما تعریفی که صاحب قوانین به بیشتر اصولیین نسبت می‌دهند تعریف مطلق به شائع در جنسش و یا فرد منتشر است (میرزای قمی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۵۰۰). اشکالاتی در این تعریف قابل بررسی است<sup>۱</sup> اما از آن جهت که ظاهراً مطلق و مقید در باب اصول دارای اصطلاحی غیر از آنچه در وضع لغوی آن‌ها می‌باشد نیستند تعریف و مناقشات در تعریف لفظی

۱. برای دیدن شکالات ر.ک: المحاضرات (مباحث اصول الفقه)، ج ۱، ص: ۵۰۰.

آن مادامی که غرض ما معلوم است بیهوده خواهد بود. تعریف ما از مطلق به آنچه «رهاست» بهترین تعریف به نظر می‌رسد. (مظفر، ۱۴۳۷ق، ۱۸۴ و محقق داماد، ج ۱، ص ۵۰۰)

اطلاق را از جهتی به دو قسم مقامی و لفظی تقسیم کرده‌اند. برخی معتقد هستند این دو مفهوم مشترک معنوی بوده پس می‌شود معنایی جامع هر دو متصور شویم و در مقابل، مشترک لفظی خواهد بود که جامع مجازی ما قاعدتا «المسمى بلاطلاق» می‌باشد (اعرافی، ۹۷/۲/۱۶، درس خارج).

برای روشن شدن این نزاع نیز، نیاز است هر دو قسم را تعریف و بررسی کنیم تا شباهت و فروق آن دو مشخص گردد.

## ۱۰۲ تعریف اطلاق لفظی:

شهید صدر بیان می‌کنند که اطلاق به معنای آن است که شما معنایی را تصور کنید و وصف خاص و یا حالت معینی در تصور آن داخل نشده باشد. بنابر این تقیید به معنای لحاظ خصوصیت زائده بر طبیعت و اطلاق عدم لحاظ آن است که یعنی وجود طبیعت در هر دوی آن‌ها مشترک بوده اما تقیید به امری وجودی و اطلاق به امری عدمی نسبت داده شده‌اند که وجه تمیز میان این دو مفهوم می‌باشد. یکی از جمله مباحث بحث برانگیز در علم اصول نیز در مورد نحوه دلالت کلام بر اطلاق و تقیید با این بیان است که طبیعی -مثلا انسان- موضوع برای طبیعت مهمله یعنی همان مشترک بین مطلق و مقید است و نه تقیید و نه اطلاق دخلی در طبیعت آن ندارند و مدلول کلمه هیچ یک را بر نمی‌انگیزد و یا در مقابل طبیعی موضوع برای تنها مطلق است و اطلاق مدلول خود لفظ می‌باشد (صدر، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۱۲۹ و ۱۳۰).

اما از آن جهت که عرفا بعید می‌نمایند که اطلاق از مدالیل خود لفظ -که این نظر غالب اصولیین بعد از سلطان العلماء می‌باشد (عراقی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۵۲۰)- باشد پس بنابر این برای فهم آن باید به طریقه‌ای غیر از مدلول مستقیم لفظ آن تمسک کنیم. [چرا که بعد از آن که گفتیم طبیعی نسبت به اطلاق و تقیید لابلشرط است پس نسبت به آن‌ها مجمل بوده اما از آن جهت که ظهور منحصر در دلالت لفظیه نمی‌باشد] بنابر این اطلاق از طریقی که به آن مقدمات

حکمت گفته می‌شود برداشت خواهد شد. و در این روش بیان می‌شود اساساً معقول نیست چنانچه قیدی، دخیل در مراد جدی گوینده باشد اما آن را با الفاظ بیان نکند. (صدر، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۱۳۰) چرا که ظاهر حال متکلم نشان از آن دارد که وی در مقام بیان تمام مراد جدی خود بوسیله خطابش می‌باشد. و از آن جهت که عدم قید نشانه‌ای بر عدم دخل آن در مراد جدی می‌باشد لذا این دال عدمی<sup>۱</sup> اطلاق را نتیجه می‌دهد. پس روشن شد که اطلاق دلالت عقلی خواهد بود و نه دلالت لفظی (سبحانی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۳۶).

بحث دیگری که اهم<sup>۲</sup> مباحث باب اطلاق در اصول می‌باشد بررسی تقابل میان مطلق و مقید می‌باشد که ظاهر نظر متأخرین آن است که این تقابل از نوع ملکه و عدم می‌باشد.

#### ۱۰۲۰۱ مقدمات حکمت:

برای روشن تر شدن بحث‌هایی که در آینده مبتنی بر موضوع مقدمات حکمت می‌آید لازم می‌آید شرح مختصری از آن را در این بخش بیان کنیم.

مقدمه اول: احراز عدم وجود مانع از بیان تمام مراد متکلم مانند عدم وجود تقیه؛

مقدمه دوم: احراز آنکه متکلم در مقام بیان است و نه در مقام اجمال و اجمال. و آنچه در این جا برای ما احراز

می‌کند که متکلم در مقام بیان است آن است که اصل عقلانی بیان می‌کند هر متکلمی در مقام بیان تمام مرادش می‌باشد؛

مقدمه سوم: متکلم قرینه‌ای برای تقیید نیاورده باشد. اما در مورد آن که این قرینه متصله باید باشد و یا منفصله

را نیز در بر می‌گیرد نظرات و آراء مختلفی بیان شده است؛

<sup>۱</sup> بحث از دوال عدمی بحث مهم و بسیار کاربردی است که در درس خارج آیت الله اعرافی به آن پرداخته شده است و نکات بسیاری قابل استفاده‌ای در آن وجود دارد.

<sup>۲</sup> منظور از اهم نه اهمیت از نظر غایی و کاربردی بلکه آنچه در تبیین آن اهتمام بیشتری شده است.

مقدمه چهارم: نباید در مقام مخاطب قدر متیقنی وجود داشته باشد. مانند جایی که از خارج از کلام می‌دانیم منظور مولی از لفظ مطلق آورده شده ی معلومی با قید معلومی است همواره (صنقور، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۳۷۹).

و همچنانکه عدم قید در این جا می‌تواند نشانه‌ای بر اطلاق باشد گاهی فهم عرفی خود ظهوراتی را درک می‌کند که قید آورده شده در کلام خصوصیتی ندارد و از باب دیگری آورده شده است که اصطلاحاً به آن «الغاء خصوصیت» گفته می‌شود. که در این فرض کلام ظهوری در عدم فرق میان افراد مقید به قید مذکوره و غیر آن دارد. (سبحانی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۷۰).

### ۱۰۳ تعریف اطلاق مقامی:

اطلاق مقامی ظاهراً نخستین بار و به طور آشکار در کلمات مرحوم آخوند رحمة الله علیه (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۷۵) مطرح شده است، گرچه ایشان از این اصطلاح استفاده نکرده‌اند، بلکه به نکته اطلاق مقامی تصریح کرده‌اند، اگر چه ممکن است در کلمات سابقین نیز این بحث فی الجمله مطرح شده باشد. به نظر می‌رسد که اصطلاح اطلاق مقامی از مجعولات مرحوم آقا ضیاء باشد (عراقی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۲۰۱). مرحوم آقای حکیم از اطلاق مقامی در مباحث خود بسیار استفاده کرده‌اند.<sup>۱</sup> اصطلاح اطلاق مقامی در کلام معاصرین مرحوم آقا ضیاء مانند مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی (اصفهانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۱۷) به ندرت به کار رفته است و در کلمات مرحوم نایینی اصلاً به کار نرفته است. لذا به نظر می‌رسد که این اصطلاح، مجعول آقا ضیاء می‌باشد.<sup>۲</sup>

در تعریف اطلاق مقامی بیانات مختلف و متفاوتی وجود دارد که ظاهراً ناشی از تمرکز بحث بر استعمال و استفاده آن در موارد خاص و مختلف است و به همین جهت، گاه مطرد و گاه منعکس نمی‌باشند. اما می‌توان آن‌ها را در چند دسته‌ی کلی تقسیم بندی نمود.

۱. برای مثال: المحکم فی أصول الفقه، ج ۱، ص: ۲۲۱

۲. تمام این بند نقل قول از کتاب دروس فی علم الاصول، جلسه ۴۷ ص ۱۸۱ می‌باشد اما ارجاعات مذکور برداشت نگارنده از کلام مولف بوده است.

الف) گاهی مقصود از اطلاق مقامی حقیقتاً و ملاکاً همان مقصود از اطلاق لفظی است مثل موردی که یکی از معصومین در مقام آموزش وضو و یا نماز به یکی از اصحاب باشند که ذکر اجزاء و عدم ذکر برخی دیگر نشانه بر عدم جزئیت و شرطیت آنها در ماهیت مورد نظر است. این نوع اطلاق مقامی مانند اطلاق لفظی است در حالی که تنها از نظر تعبیر مغایرت با آن دارد. چون لفظ واحدی در کار نیست که آن را مطلق و یا مقید به قیدی کنیم. (قائینی، ۱۴۳۰، شماره ۵۳، ص ۸۴)

ب) طبق آنچه در تعریف اطلاق لفظی بیان شد، هنگامی که متکلم صورت ذهنیه واحدی دارد و می‌خواهد از آن پرده بردارد اگر قیدی در مراد جدی او موثر بود می‌آورد، که این قید قاعدتاً برای این صورت می‌بود و نه آنکه خود قید صورتی مستقل و جداگانه‌ای باشد، که در صورت عدم ذکر این قید کشف می‌کردیم صورت ذهنیه نسبت به این قید مطلق بوده است. مثلاً زمانی که متکلم امر می‌کند که اکرم العلماء و قید عادل بودن آنها را ذکر نمی‌کند از این عدم قید کشف می‌کنیم که فرقی میان عادل و فاسق در نظر شارع نیست اما سوال اینجاست که اگر شارع قید مورد نظر را ذکر کند تصویر و صورت ذهنیه جدید است و یا همان علماء به قید عدل خواهد بود. در اطلاق و تقیید لفظی می‌گوییم همان علماء یعنی صورت ذهنیه واحد شامل اطلاق و یا تقیید می‌شود.

در حالی که اطلاق مقامی به معنای آن است که آن صورت ذهنیه که به عنوان صورت ذهنیه اولیه برای شما حاصل می‌شود هر کدام از اجزاء سازنده ی آن، خود صورت های جداگانه ای هستند و قیود آن نیز به خودی خود صورت جدیدی دارند و قیود برای صورت ذهنیه ی غیر مقید به آن، مثلاً چنانچه مفهوم نماز متشکل از چندین صورت ذهنیه است و خود صورت واحدی نمی‌باشد یعنی هر کدام از رکوع و سجود و تکبیر صورت جداگانه ای دارند پس قیدی مانند قنوت نیز صورت جداگانه ایست که قید برای هیچ کدام از صورت های مذکور نمی‌باشد (حیدری، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۶۹).

ج) بیان دیگر از تعریف اطلاق مقامی آن است که اگر در مسئله‌ای قیدی مد نظر شارع باشد که عرف به آن قید توجهی نداشته باشد [گرچه حتی برخی از نوابغ به آن قید ملتفت باشند اما هیچ تضمین اجرایی برای ذکر آن قید

توسط نوابغ وجود ندارد پس همینکه عرف عامه نسبت به آن متوجه نباشد در مقدمات اطلاق مقامی کافی است] و اگر مسئله را بدون قید رها کنیم عرف آن قید را اخذ نمی‌کند بنابر این اگر شارع این قیود را لازم می‌داند باید آن را به نحوه روشن و واضح بیان کند، پس این عدم بیان نشانه‌ای بر عدم قصد است.<sup>۱</sup> (سبحانی، ۸۵/۱۰/۲۵، درس خارج و حجت کوه کمره‌ای، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۴۵۰)

د) تعریف دیگری که متبادر از ترکیب لفظ اطلاق مقامی می‌باشد آن است که چنانچه شارع در مقام بیان تمام اجزاء و اغراض داخل در مقصود و منظور خود می‌باشد و آن قید را ذکر نمی‌کند چون در صورت مقصود بودن نقض غرض و خلاف حکمت رخ خواهد داد پس سکوت شارع نشانه‌ای از عدم قصد قیدیت مقصود اوست.<sup>۲</sup> (محقق داماد، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۷۵) [تفاوت این تعریف با تعریف الف آن است که در تعریف الف تصریح کردیم که این گونه ای از اطلاق مقامی است و نه تمام ماهیت آن]

ه) و گاهی اطلاق مقامی را با توجه به مثال و استعمال مشهور آن در اصول در مسئله واجب تعبدی و توصلی توضیح می‌دهند به آن که اطلاق مقامی در جایی جریان دارد که اطلاق لفظی محال بوده و شارع نیز قید مد نسظر را در خطاب دیگری نیاورده‌است و ما از اطلاق این مجموعه بیان شارع نتیجه می‌گیریم که شارع آن قید را نیت نکرده‌است. (مظفر، ۱۴۳۷، ص ۸۹ تا ۹۱)<sup>۳</sup> یا به عبارت دیگر «اطلاق مستفاد از عدم ذکر متمم جعل در قیود مربوط به تقسیمات ثانویه ماهیت اطلاق مقامی، مقابل اطلاق لفظی می‌باشد و در مواردی به کار می‌رود که اطلاق لفظی محال است» (مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۲۲۷).

**جمع بندی:**

۱. ظاهر متن المحکم فی أصول الفقه، ج ۱، ص: ۲۲۰ و تصریح آقا ضیاء به عنوان اولین معرف اطلاق مقامی: منهاج الأصول، ج ۱، ص: ۲۰۲.

۲. همچنین صریح عبارت: شرح کفایة الأصول، ج ۱، ص: ۴۳۲.

۳. به طور واضح: نهاية الإیصال (شرح فارسی اصول الفقه)، ج ۱، ص: ۵۶۴.

آنچه از جمع این تعاریف که ظاهراً با یکدیگر فرق دارند فهمیده می‌شود آن است که سکوت متکلم حکیم از بیان چیزی زائد بر مقصودش در حالی که ملتفت است در صورت عدم بیان او، قرینه‌ای برای اخذ مستمع به آن وجود ندارد و همچنین سکوت او سبب خواهد شد تا مرادش به طور کامل فهم نشود، نشانه و دال بر عدم اراده آن زوائد بر قصدش می‌باشد. البته که مجرای اطلاق مقامی در جایی است که اطلاق لفظی در آن جریان نداشته باشد. از این قید فهمیده می‌شود که چه از آن جهت که اطلاق لفظی محال باشد (مانند بحث تقسیمات ثانویه مثل مسئله واجب تعدی و توصلی و مسئله اشتراک احکام بین عالم و جاهل) و چه از آن جهت که طبق آنچه شهید صدر بیان کردند صورت ذهنیه واحدی اصلاً وجود نداشته باشد تا فرض اطلاق لفظی وجود داشته باشد [و این نکته خود اشکالی بر تعریف شهید صدر می‌باشد که طبق تعریف ایشان قصد قربت که می‌توانست از قیود لفظ باشد، و از آن جهت که به دلیل لزوم دور، فی الجمله آمدنش مستحیل بود و همچنین جعل ثانوی نیز در آن وجود نداشت به اطلاق مقامی تغییر ماهیت داد، در حالی که هیچ تنبیهی به آن که چون صلات خود یک فعل مرکب است اگر امکان اخذ قصد قربت به عنوان یک قید لفظی نیز وجود داشت نیامدن آن باز هم اطلاق مقامی را نتیجه می‌داد].

طبق این تعریف قید در مقام بیان بودن شارع داخل در ذات تعریف اطلاق مقامی نمی‌باشد بلکه یک نوع از انواع اطلاق مقامی است. یعنی مد نظر از مقام در اطلاق مقامی در مقام بیان بودن نمی‌باشد بلکه در آنچه متکلم اصلاً در صدد بیان آن دسته از قیود نمی‌باشد نیز اتفاق می‌افتد و می‌شود گفت منظور از مقام، مقام حکمت و رساندن تمام غرض است. (قائینی، ۱۴۳۰، شماره ۵۳، ص ۸۵) در توضیح این مطلب می‌توان گفت که در تمام دلالت‌های لفظی، اراده متکلم نسبت به تفهیم یک مطلب شرط تحقق دلالت است و تا متکلم در مقام بیان نباشد، دلالت لفظی شکل نمی‌گیرد. در اطلاق لفظی علاوه بر در مقام بیان بودن متکلم که در مقدمات حکمت آن را به اختصار توضیح دادیم که شرط همه دلالت‌های لفظی است، در مقام بیان بودن خاصی هم شرط است و آن در مقام بیان عمومیت داشتن یا نداشتن مثلاً موضوع قضیه است. اما در اطلاق مقامی هیچ یک از این دو گونه در مقام بیان بودن شرط نیست، بلکه ممکن است متکلم اصلاً ملتفت به چنین برداشتی از کلامش نباشد. (شبیری، جواد، بی تا، جلسه ۵۰، ص ۱۹۱)

## ۱۰۳۰۱ انواع اطلاق مقامی:

از بیانات مختلف اساتید فهم می‌شود که دست کم دو نوع اطلاق مقامی وجود دارد. می‌توان یکی را اطلاق مقامی محدود و دیگری را وسیع نامید (اعرافی، ۹۷/۲/۱۶، درس خارج). اطلاق مقامی گاهی در یک خطاب شکل می‌گیرد و گاهی در مجموع ادله (شبیری، جواد، بی‌تا، جلسه ۵۰، ص ۱۹۲).

**الف)** آیت الله سبحانی این تقسیم را بعد از تعریف اطلاق مقامی و در دفع یک اشکال به و تعریف مذکور ایشان به آن که اطلاق مقامی تنها در جایی جریان دارد که اطلاق لفظی محال باشد می‌فرماید اطلاق مقامی دو نوع دارد:

۱. قیودی که شارع در ضمن یک دلیل نمی‌تواند بیان کند؛ اما با دلیل دوم می‌تواند بگوید؛ به عبارت

دیگر؛ در دلیل متصل نمی‌تواند اخذ کند؛ اما در دلیل منفصل می‌تواند آن را بیان کند؛

۲. (کل قید لا یلتفت عامه الناس)؛ چنانچه این قید هم مورد نظر شارع باشد؛ باید بیان کند؛ به این هم

اطلاق مقامی می‌گویند (سبحانی، ۸۵/۱۰/۲۵، درس: ۴۵).

به نظر می‌رسد این تقسیم شیء به نفسه و جزئه صورت گرفته است. چرا که قاعدتا آن قیدی که از طرف

شارع لازم باشد ذکر آن داخل در قسم دوم خواهد بود خواه محال باشد بیانش در یک لفظ و خواه محذوری

وجود نداشته باشد.

**ب)** تقسیم دیگری نسبت به اطلاق مقامی وجود دارد:

۱. گاهی شارع در یک خطاب در مقام بیان تمام قیود و شرایط مورد نظر خود می‌باشد اما از ذکر آن

خودداری می‌کند؛ [که بیان کردیم ملاکا مانند همان اطلاق لفظی است]

۲. در مقابل مثلاً در کلام وسیع تری مثل قرآن کریم که تحریف صورت پذیرفته است نیامدن و کمتر

آمدن یک مسئله دال بر، مقصود نبودن و یا کمتر مقصود بودن آن مسئله باشد (اعرافی، ۹۷/۲/۱۶، درس خارج).

این تقسیم ظاهراً تقسیم خوبی است اگرچه قیود کلام وسیع و تحریف نشده مشعر آن است که این اطلاق را

نمی‌توان در روایات جاری کرد. [اما باتوجه به این تقسیم شاید بتوان گفت اگر چنانچه مقدمات اطلاق مقامی وسیع

اثبات شود و بتوان آن را به تمام احکام مشکوک در شریعت تعمیم داد از آن جهت که این دلالات مقدم بر اصول عملیه هستند هیچگاه نوبت در مشکوکات به اجرای اصل براءت و یا احتیاط نمی‌رسد. به این بیان که اگرچه تمسک به اطلاق مقامی در قرآن به عنوان یک کتاب مضبوط راحت تر از تمسک به روایات است چرا که روایات فراوان بوده و همچنین برخی فائند که تحریف و حذف در آن بسیار بوقوع پیوسته است پس قاعدتا نمی‌توان آن را کلام واحد پیوسته‌ای مثل قرآن در نظر گرفت. اما وجه قوت روایات نسبت به قرآن آن است که روایات منبع بزرگ توضیح و تبیین شریعت هستند که وظیفه‌ی مهم تری را نسبت به قرآن ایفا می‌کنند چرا که باید قرآن را تبیین کنند و تکمیل و توضیح کامل شریعت بر عهده‌ی آنان بوده است و از نظر وسعت و زمان قدرت بیشتری برای انتقال دقیق مفاهیم داشته‌اند، اما احتمال تحریف در این جا معارض اطلاق مقامی است ولی از آن جایی که مقتضای قاعده لطف، حکمت و قدرت و به طور کلی عدل خداوند و مقتضای قبح عقاب بلا بیان آن است که شارع اگر حکمی از احکام و موضوعی و از موضوعات را مد نظر دارد می‌بایست بیان او به گونه‌ای باشد که به هر طریق به مکلفین در تمام عصور برسد و این عدم بیان به این وجه خاص سبب فوت غرض مولی ولو در میان عوام می‌شود، پس بنا بر قاعده ما «لم یذکره لم یقصد» حکم به عدم اشتغال یا عدم حرمت و یا عدم شرطیت و جزیت می‌دهیم. ثمره اصلی آن در اختلاف میان اخباریون با اصولیون می‌باشد که اگر چنانچه این قواعد را بپذیرند و بپذیریم، نوبت به دعوی احتیاط و براءت نمی‌رسد. اگرچه اصل دعوا در همان بحث نیز به عدم اعتبار قبح عقلی از قبل اخباریون عود می‌کرده است و شاید در این مسئله دست ما باز هم برای بحث با آنان بسته باشد و یا بحث‌های بسیاری که در مورد جلوگیری خداوند از تحریف و برداشت اشتباه از قبل همه انسان‌ها محال است و قدرت باری تعالی به محالات تعلق نمی‌گیرد. به انضمام آن که بحث از اطلاق مقامی باید در جایی باشد که بیانی وجود دارد تا نسبت به آن بیان اطلاق‌گیری کنیم و نمی‌توانیم رأساً عدم بیان یک حکم با وجود مقدمات اطلاق مقامی را حمل بر عدم قصد کنیم. با تمام این اشکالات این بحث خود جای شرح مفصل و کار بسیار دارد که اشاره‌های بسیار خوبی در کلام استاد بزرگوار آیت الله اعرافی نسبت به این بیان وجود دارد.]

ج) تقسیم دیگر و بهتر آن است که بگوییم:

۱. گاهی شارع در کلامی که در مقام بیان تمام قیود و شروط یک مسئله است از ذکر قیود آن خودداری می‌کند؛

۲. در مقابل بگوییم گاهی لازم نیست در این کلام آن قید را بیاورد بلکه می‌تواند تا وقت عمل آن را به تاخیر بیندازد و بعداً آن را بیان کند. در این صورت نیز اگر آن قید آورده نشود نشانه‌ای بر عدم اراده آن قید می‌باشد.

د) اطلاق مقامی را از منظر دیگری نیز می‌توان تقسیم نمود:

۱. اطلاق مقامی که در بیان لفظ تجسد پیدا می‌کند؛

۲. اطلاق مقامی که در قالب یک عملی از معصوم صادر می‌شود و انعقاد پیدا می‌کند.

#### نکات:

اما نکته‌ی قابل تذکر آن است که ظاهراً در مقابل اطلاق مقامی چیزی به عنوان تقييد وجود ندارد بلکه اطلاق مقامی در هر چه عدم بیان آن موجب فوت غرض خواهد بود جاری می‌شود. از این جهت است که اطلاق مقامی حتی در جایی که تقييد راه ندارد جاری خواهد بود با آن که بیان کردیم اطلاق و تقييد از سنخ و ملکه و عدم بودند و در کلامی که امکان تقييد وجود نداشت امکان اطلاق نیز وجود نداشت اما مد نظر از آن اطلاق، اطلاق لفظی بود و رابطه‌ی اطلاق لفظی با اطلاق مقامی در این فرض تباین است.

نکته‌ی دیگر آن است که در آن مجاری که اطلاق مقامی در یک کلام ممکن نمی‌باشد آن بیان ثانوی را اصطلاحاً متمم جعل<sup>۱</sup> می‌نامند. که با توجه به آن که بیان ثانوی شارع، در مورد مشکوک، چه چیزی می‌باشد، گاهی وجود

۱. ر.ک. علم أصول الفقه فی ثوبه الجدید، ص: ۱۷.

متمم جعل نتیجه الاطلاق خواهد بود و گاهی نتیجه التقييد و در مقابل عدم وجود متمم جعل نیز می‌تواند نتیجه الاطلاق باشد و می‌تواند نتیجه التقييد باشد.<sup>۱</sup>

### ۱۰۳۰۲ اعتبار اطلاق مقامی:

بعد از روشن شدن تعریف و موارد اطلاق مقامی باید به آنچه به عنوان مثبت حجیت این اطلاق به آن تمسک کرده‌ایم بپردازیم چرا که اجمالا اطلاق مقامی مغایر با اطلاق لفظی بود پس نیاز به اعتباری دیگر غیر از اعتبار اطلاق لفظی دارد. البته چنانچه مد نظر ما از اطلاق مقامی آن دسته از اطلاقاتی نباشد که ظاهر خود متکلم بر آن است که آنچه نمی‌گوید را قصد نکرده است. چون قطعا این دسته از اطلاقات معتبر هستند زیرا اعتبار آن‌ها عود به حجیت ظهورات می‌کند (قائینی، ۱۴۳۰، شماره ۵۳، ص ۸۴).

شاید بتوان به سه وجه این اعتبار را بیان کرد:

**وجه اول:** همانگونه در که در بحث حقیقت اطلاق مقامی به آن اشاره کردیم ملاک فوات غرض لزومی می‌باشد:

یعنی حکمت اقتضای می‌کند که بر فوت اغراض داخل در قصد حتی غیر لازم سکوت واقع نشود. از آن جهت

که عاقل هنگامی که غرضی دارد و خود در انجام آن غرض مباشرت ندارد پس باید به نحو تسبیب آن را افاده کند

و می‌دانیم اقل مراتب برای حصول غرض و تسبیب او بیان کردن غرضش در مواردی است که مغفول می‌باشد. پس

مجوزی برای سکوت نخواهد داشت چرا که سکوت، خود سبب فوات غرض از ناحیه اوست و نه از ناحیه دیگران.

بر همین اساس در جایی که برای شارع اغراض لازمی وجود داشته باشد و سکوت او ملازم با فوات آن اغراض

باشد، به سبب مقتضای حکمت، سکوت، دیگر امری عادی و جائز نخواهد بود. پس از سکوت او عدم استلزام فوت

اغراض کشف می‌گردد.

<sup>۱</sup> . برای روشن تر شدن چگونگی این بحث رجوع شود به اصول مظفر ص ۳۹۴.

وجه دوم: اگر اطلاق مقامی وجود نداشت حتی در مواردی که غرضی در حال فوت نبود، اجمال و لغز در کلام

پیش می‌آمد:

یعنی مشخص است که شارع از کلمات رایج در میان مردم استفاده کرده است که برای آن‌ها اصطلاح سازی انجام نداده است. اما سامع نمی‌تواند آن‌ها را بر معنای عرفیه حمل کند و به صورت احتمالی احتمال می‌دهد که معانی اصطلاحی شارع با معانی عرفیه مغایرت دارد. حال اگر بنا بر فرض، شارع نیز مفهوم مبینی از این الفاظ ارائه نداده باشد این الفاظ از اساس مجمل خواهند بود و نسبت به تبیین اراده شارع لغو می‌باشند. و می‌دانیم که از حکیم لغو سر نخواهد زد.

به بیان دیگر امر بین حمل این الفاظ بر مفاهیم عرفی و بر آنکه مجمل باشند و سبب صدور لغو از حکیم بشوند دائر مدار است. و گفته شد که صدور لغو محال بوده پس برای ما حمل الفاظ بر معانی عرفی آن‌ها متعین می‌شود.

**وجه سوم:** ظهور حالی از عدم نهی سیره مشرعه :

چنانکه اگر در این جا سیره ای وجود داشته باشد که به ذهن احدی از عرف خطور نکند [گذشت آنکه وجود نوابغ به این سیره ضرری وارد نمی‌کند] آنچه که مقصود شارع می‌باشد با آنچه خود درک می‌کنند متفاوت باشد پس به آنچه که درک می‌کنند اخذ کنند و عمل کنند و این اتفاق در منظر و محضر معصومین و شارع بوده است که بر اعمال ما مطلع می‌باشند پس چنانچه اگر مخالفتی و عدم رضایتی در آن می‌بود واجب می‌بود که تبیهی و بیانی نسبت به آن داشته باشند چرا که سکوتشان در این مطلب نشانه‌ای بر موافقت و رضایت آن‌ها نسبت به این سیره جاری می‌باشد (قائینی، ۱۴۳۰، شماره ۵۳، ص ۸۹ تا ۹۱).

**۱۰۳۰۳** فرق های اطلاق لفظی و مقامی:

از آن جهت که شاید تعریف اطلاق مقامی و حتی آوردن مثال های گوناگون از آن، حقیقت آن را بوضوح مورد نیاز نمی‌رساند بسیاری تاکید بحث روشن سازی ماهیت اطلاق مقامی را بر بحث از تفاوتش با اطلاق لفظی گذاشته‌اند.

در این میان همواره به سه فرق اساسی اشاره شده است که گاهی تفاوت بسیاری با یکدیگر دارند که دقیقاً به نحوه‌ی تعریف هر فرد از اطلاق مقامی عود می‌کند که از جمع بندی این وجوه به نه فرق مهم میان این دو اطلاق می‌رسیم.

۱. اطلاق مقامی از شئون لفظ نمی‌باشد و به در مقام بیان بودن مولی عود می‌کند در حالی که در مقابل،

اطلاق لفظی از شئون لفظ می‌باشد. (فاضل لنکرانی، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۴۵۷)

دو اشکال اساسی در این بیان به نظر می‌رسد. طبق آنچه در توضیح و تعریف اطلاق لفظی آمد اطلاق لفظی نیز از مدالیل خود لفظ نبود بلکه نتیجه مقدمات حکمت و یک بحث کاملاً عقلی می‌باشد که یکی از این مقدمات دقیقاً در مقام بیان بودن شارع بود و بر عکس در حقیقت اطلاق مقامی گذشت که حتی اگر شارع در صدد بیان قسمتی از اغراض او نباشد و صرف سکوت او سبب فوت غرض شود می‌بایست آن را بیان کند اما با همه‌ی این اوصاف بسیاری به این فرق نطق کرده‌اند.

یا شاید گفته شود در اطلاق لفظی همواره یک لفظ موجود می‌باشد تا اطلاق را به آن نسبت دهیم و همواره پای یک لفظ مشکوک القید در میان می‌باشد که حکم را روی آن بار کرده‌اند اما تقسیمات آن را نگفته است در حالی که اطلاق مقامی مرتبط به یک لفظ خاص نمی‌باشد بلکه از یکسری قرائن متوجه شده‌ایم شارع تمام آنچه غرضش بوده است را آورده است پس آنچه نیامده است غرض او نبوده است (اعرافی، ۹۷/۲/۱۶، درس خارج).

یعنی درست است که اطلاق در هر دو به معنای عدم ذکر قید است اما از این عدم ذکر در اطلاق مقامی، عدم اراده آن را کشف می‌کنیم که « ما لم يذكره ليس مراداً » ولی اطلاق لفظی جایی است که عدم ذکر قید لفظ را مطلق کند یعنی اگر آن قید موجود باشد معنای لغوی لفظ مقید می‌شود که اگر آن قید بود معنای موضوع له و مدلول تصویری آن مضیق می‌شد و دلالت لفظ مطلق می‌شود اما در اطلاق مقامی قید ذکر نشده و اگر

باشد مفهوم لفظ را مقید نمیکند و لفظ بر اطلاق خودش باقی است اما شرط یا جزء دیگری را اضافه می‌کند که مربوط به آن لفظ نیست (هاشمی شاهرودی، ۹۵/۱۱/۳۰، درس خارج).

به عبارت دیگر می‌توان گفت که اطلاق لفظی به تعیین مفاد اجزای قضیه لفظیه مربوط است، ولی اطلاق مقامی به تعیین وضعیت اجزای قضیه لفظیه ربطی ندارد (شیرازی، جوادی، بی‌تا، جلسه ۴۹، ص ۱۸۸).

۲. اطلاق لفظی مربوط به اصل طبیعت یا طبیعت مقیده بودن موضوع است. ولی در اطلاق مقامی مفادهای متعددی دارد از این جهت که مربوط به یک قضیه خاص نیست (شیرازی، جوادی، بی-تا، جلسه ۴۹، ص ۱۸۸). یعنی بنا بر آن تصویری که شهید صدر از فارق این دو اطلاق دادند و توضیح آن در تبیین حقیقت اطلاق مقامی گذشت. (صدر، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۲۴۲ و فاضل لنکرانی، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۴۵۷)

۳. شارع در اطلاق مقامی به عنوان مُنشا و امر نمی‌باشد بلکه به عنوان تنها یک مخبر است یعنی او به عنوان یک عالم به واقعیات سخن می‌گوید و قیود را بیان می‌کند و اخبار شارع از یک قضیه بدون ذکر باقی القیود نشان دهنده آن است که مقصود و منظور شارع آن قیود نمی‌باشد اما در اطلاق لفظی شارع به عنوان یک امر و منشأ سخن می‌گوید و اگرچه بیان او در قالب جملات خبری باشد مانند «لاصلاة إلا بطهور» (فاضل لنکرانی، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۴۵۷).

۴. چنانچه در مقدمات حکمت گفته شد اگر در اطلاق لفظی شک در آن واقع شود که آیا مولی در مقام بیان تمام آنچه مد نظر خود است یا خیر اصل عقلایی حکم میکند که هر متکلمی در مقام بیان تمام آنچه غرض اوست می‌باشد، بر خلاف اطلاق مقامی چرا که تنها در صورت احراز در مقام بیان بودن مولی می‌توان به آن تمسک کنیم و در صورت شک برای عقلایی بنایی بر آن نمی‌باشد که شارع در مقام بیان تمام آنچه غرض اوست بوده است. (فاضل لنکرانی، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۴۵۷ و قائینی، ۱۴۳۰، شماره ۵۳، ص ۹۴ و نجفی دولت آبادی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۵)

۵. فرق بین این دو نوع اطلاق این است که مقدمه اصلی در مقدمات حکمت، بحث در مقام بیان بودن است، ولی اطلاق مقامی الزاما نیازی به اثبات در مقام بیان بودن ندارد. مثلا یکی از موارد اطلاق مقامی قصد وجه و تمییز است. مرحوم آخوند می‌فرمایند چون عرف از قصد وجه و تمییز غافل است، اگر شارع آنها را اراده کرده باشد، باید به آن تصریح کند و اگر تصریح نکند، معلوم می‌شود که قید نمی‌باشد.

اگر قانون گذار عرفی قانونی وضع کند، ممکن است قصد وجه یا قصد تمییز را متوجه نباشد. در اینجا ما از اطلاق مقامی عدم اعتبار قصد وجه یا قصد تمییز را می‌فهمیم ولی نه از این جهت که این عدم اعتبار را متکلم به ما افهام کرده است، بلکه از این جهت که اگر قصد وجه یا قصد تمییز معتبر بود، قطعاً متکلم آن را افهام می‌کرد.

بنابراین ممکن است اصلا متکلم عرفی با چنین قیودی آشنایی نداشته باشد تا در صدد افهام عدم اعتبار آنها باشد. با این حال اطلاق مقامی شکل می‌گیرد. (شیرازی، جواد، بی‌تا، جلسه ۴۹، ص ۱۸۸)

از طرفی حتی می‌شود گفت برای آن که هیچ وجه اشتراکی ما بین اطلاق مقامی و اطلاق لفظی وجود نداشته باشد می‌توان گفت اصلا مجرای اطلاق مقامی در جایی است که متکلم در صدد بیان نمی‌باشد به خلاف اطلاق لفظی و مقدمه حکمت آن (قائینی، ۱۴۳۰، شماره ۵۳، ص ۹۵).

۶. از جمله فوارق آن است که اطلاق لفظی هیچ وقت موجب قطع نمی‌شود بلکه از ظهورات کلام است اما اطلاق مقامی گاهی مفید قطع و یقین می‌باشد (قائینی، ۱۴۳۰، شماره ۵۳، ص ۹۵).

۷. اطلاق لفظی همواره حجت است گرچه گاهی خلاف احتیاط باشد اما اطلاق مقامی در آن مواردی حجت است که خلاف احتیاط می‌باشد. چرا که طبق آنچه بیان شد باید عدم بیان و سکوت در اطلاق مقامی باید سبب فوت غرض لازم بشود (قائینی، ۱۴۳۰، شماره ۵۳، ص ۹۵).

۸. آنکه شک در اطلاق مقامی شک در مأمور به نداریم چون تمام اجزاء و شرائط مأمور به را شرعا آورده ایم و شک ما در اطلاق مقامی شک عقلی در حصول غرض مولی است؛ بخلاف اطلاق لفظی مثل اعتق رقبه که در اینجا ما شک در مأمور به داریم و شک در غرض نداریم بجهت آنکه مأمور به را نمی دانیم مطلق رقبه می باشد و لو کافر باشد یا آنکه رقبه مؤمنه است و از این جهت چون قید مؤمنه در لفظ نیامده است، از طریق مقدمات حکمت اثبات می کنیم که مأمور به مطلق رقبه می باشد (ونجفی دولت آبادی، بیتا، ج ۲، ص ۳۵).
۹. نتیجه اطلاق لفظی همواره مساوی با عدم تقيید است اما گاهی نتیجه اطلاق مقامی موافق تقيید و گاهی موافق عدم تقيید است. یعنی از آن جهت که گاهی اطلاق مقامی نشانه ای بر عدم اخذ قید اضافی در غرض متکلم باشد پس عدم تقيید را نتیجه می دهد اما در برخی فروض که اطلاق مقامی کشف می کند که لفظ مستعمل شارع به همان معنای عرفی خود می باشد پس تمام قیود و شروط عرفی آن را دارد نتیجه ی این اطلاق تقيید می شود (قائینی، ۱۴۳۰، شماره ۵۳، ص ۹۷).

### نتیجه گیری:

اطلاق مقامی در مقابل اطلاق لفظی یکی از انواع اطلاق است که یکی از مستندات فقهی می باشد. پایه و اساس این نوع از اطلاق پرده برداری از غرض یک فرد با توجه به قول و فعل اوست. چنانچه اگر مطلبی مد نظر هر شخصی باشد باید از آن مطلب و غرض به هر نحوی پرده بردارد و سکوت و رها کردن مجال نشانه ای بر عدم قصد مطالب بیان نشده از طرف آن فرد می باشد.

این نوع از برداشت یک دلالت عقلیست که اعتبار آن از طریق حکمت و یا سیره به دست آمده است. اطلاق مقامی انواع گسترده ای دارد اعم از وقوع در یک کلام یا بوسعت کل فقه اما همه ی اطلاقات یک حقیقت واحدی دارند.

## فهرست منابع:

۱. اصفهانی، محمد حسین (۱۴۱۶ ق)، بحوث فی الأصول (چاپ: دوم). - قم، بی نا.
۲. اعرافی، علیرضا، تقریرات گروه مقررین مدرسه فقاہت، ۹۷/۲/۱۶، موضوع: مطلق و مقید / اطلاق مقامی.
۳. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۰۴ ق)، مطارح الأنظار (طبع قدیم) (چاپ: اول) - قم، بی نا.
۴. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین (۱۴۰۹ ق)، کفایة الأصول (چاپ: اول) قم: طبع آل البيت .
۵. حجت کوه کمری تبریزی، سید محمد (۱۴۲۱ ق)، المحجة فی تقریرات الحجة (چاپ: اول) - قم.
۶. حیدری، سید کمال (۱۴۲۸ ق)، الدروس شرح الحلقة الثانية (چاپ: اول) - قم.
۷. سبحانی، تبریزی، جعفر، تقریرات درس اصول، درس: ۴۵، ت ۸۵/۱۰/۲۵، موضوع: الامر فی الصحيح و الاعم.
۸. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۸۸ ش)، الوسيط فی أصول الفقه (چاپ: چهارم) قم.
۹. شبیری، جواد، دروس فی علم الاصول، بیتا، بیجا، هنوز به چاپ نرسیده و تقریر درس سالهای ۸۸ تا ۸۹ ایشان میباشد.
۱۰. شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۶ ق)، تمهید القواعد - قم، چاپ: اول.
۱۱. صالحی مازندارنی، اسماعیل (۱۳۸۲ ش)، شرح کفایة الأصول (چاپ اول) - قم.
۱۲. صدر، محمد باقر (۱۴۲۵ ق)، ، دروس فی علم الأصول (چاپ: اول)، بیروت: طبع دار إحياء التراث العربی.
۱۳. صنقور، محمد (۱۴۲۸ ق)، المعجم الأصولی (چاپ: دوم) - قم.
۱۴. طباطبایی حکیم، محمد سعید (۱۴۱۴ ق)، المحکم فی أصول الفقه (چاپ: اول) - قم.
۱۵. عراقی، ضیاء الدین (۱۴۱۱ ق)، منهاج الأصول (چاپ: اول) - بیروت.
۱۶. فاضل موحدی لنکرانی، محمد (۱۳۸۱ ش)، اصول فقه شیعه (چاپ: اول) - قم.
۱۷. فاضل موحدی لنکرانی، محمد (۱۴۳۰ ق)، دراسات فی الأصول (چاپ: اول) - قم.
۱۸. قائینی، محمد، (۱۴۳۰)، اطلاق مقامی، مجله اهل البيت، شماره ۵۳ صص ۷۹ تا ۹۷،
۱۹. محقق داماد، محمد (۱۳۸۲ ش)، المحاضرات (مباحث اصول الفقه) (چاپ: اول) - اصفهان.
۲۰. مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی (۱۳۸۹ ش)، فرهنگ نامه اصول فقه (چاپ: اول) - قم.

۲۱. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن (۱۴۳۰ ق)، القوانین المحکمة فی الأصول (طبع جدید) (چاپ: اول) - قم.

۲۲. نائینی، محمد حسین (۱۳۵۲ ش)، أجود التقریرات (چاپ: اول) - قم.

۲۳. نجفی دولت آبادی، محمد حسین، شرح فارسی کفایة الأصول (چاپ: دوم) - قم.

۲۴. هاشمی شاهرودی، سید محمود، تقریرات درس خارج اصول - جلسه ۶۷۵ - شنبه : ۳۰ / ۱۱ / ۱۳۹۵ موضوع : تنبیہاتِ مقدمات

حکمت و اطلاق.